



# نبرد سرزوشت؛

# توسعهٔ کاغذی

مجموعه پیام‌های تبیینی پیرامون  
جنگ دوم اسرائیل و آمریکا با ایران





 [payamenehzat.ir](http://payamenehzat.ir)

 @ [paiaamenehzat](mailto:paiaamenehzat)

## فهرست

۴	پیام اول	ایالات متحده هیچ متحدی غیر از اسرائیل ندارد و به هم‌پیمانان خود به چشم متحد نمی‌نگرد.
۵	پیام دوم	ایجاد منافع مشترک اقتصادی با آمریکا، امنیت کشورها را تضمین نمی‌کند.
۶	پیام سوم	استقلال، مؤلفه‌ای در کنار دیگر مؤلفه‌های پیشرفت نیست، بلکه الفبا و سنگ بنای آن است.
۷	پیام چهارم	آمریکا، توسعه خلیج را فدای امنیت اسرائیل کرد.
۸	پیام پنجم	کشورهای خلیجی وارد جنگ‌های نیابتی شده و فقط هزینه آن را متحمل می‌شوند.
۹	پیام ششم	ترقی و پیشرفت در کشورهای خلیجی، صرفاً پوسته‌ای از توسعه است.
۱۰	پیام هفتم	توسعه خلیج به دلیل کنارگذاشتن ایران به عنوان یک کشور قدرتمند با چالش مواجه شده است.
۱۱	پیام هشتم	آمریکا به دنبال محوریت بخشیدن به اسرائیل در نظم اقتصادی و سیاسی آینده منطقه است.
۱۲	پیام نهم	جنگ اخیر ثابت کرد که دشمن مشترک کشورهای منطقه اسرائیل است نه محور مقاومت.
۱۳	پیام دهم	بی‌آبرویی کشورهای خلیجی درست پس از نمایش سرمایه‌گذاری آمریکا در آنها صورت گرفت.
۱۴	پیام یازدهم	جنگ ثابت کرد آمریکا کشورهای عربی را برای حفاظت از خود می‌خواهد.
۱۵	پیام دوازدهم	سرمایه‌گذاری‌های خارجی کشورهای حاشیه خلیج فارس برای امنیت اسرائیل و آمریکا است!
۱۶	پیام سیزدهم	سرمایه‌گذاری‌ای که در سایه ناامنی و ماجراجویی آمریکا رنگ می‌بازد.
۱۷	پیام چهاردهم	گاو شیرده تأمین‌کننده هزینه ورشکستگی و بلندپروازی‌های شرکت‌های صنعتی آمریکایی است.

## ایالات متحده اساساً هیچ متحدی غیر از اسرائیل ندارد و به هم پیمانان خود به چشم متحد

### نمی نگردد.

سیاست خارجی آمریکا بر حداکثرسازی قدرت و منافع ملی اش استوار است. اتحادها برای او ابزارهایی موقتی برای پیشبرد این منافع اند، نه تعهداتی مبتنی بر ارزش های مشترک یا دوستی پایدار. تنها استثنای ظاهری، رژیم صهیونی است؛ چراکه رژیم در واقع بخشی از هویت و شبکه سرمایه و قدرت خود آمریکاست.



تاریخ آمریکا تاریخ خیانت و رهاکردن متحدان است. در بهار عربی در سال ۲۰۱۱، دولت اوپاما به سرعت از حسنی مبارک و متحد استراتژیکش، روی گرداند و از خواسته های معترضان حمایت کرد. پیش از آن در جریان آواره شدن محمدرضا پهلوی که ژاندارم آمریکا در منطقه بود، آمریکا هم او را در حال بیماری وادار به خروج کرد. جنگ اخیر و چگونگی مواجهه آمریکا با کشورهای جنوبی حاشیه خلیج فارس مهر تأیید دیگری بر همین رویکرد است.

آمریکا کشورهای حاشیه خلیج فارس را به خاطر منابع عظیم انرژی (نفت و گاز) می خواهد اما از درآمدهای این منابع هم صرف نظر نمی کند. آمریکا دوباره این پول ها را به بهانه های متعدد از جمله تأمین امنیت این کشورها صرف تأسیس و نگهداری پایگاه و نیز فروش تسلیحات کرده است. تسلیحاتی که با اشراف و کنترل مستشارانش باید استفاده شود. اما همین چتر امنیتی هم یک تعهد مطلق نبوده است. در جریان حمله رژیم صهیونی به قطر هیچ چتر پدافندی فعال نشد.

اینک در جنگ جاری تیرهای پدافندی سامانه های گران قیمت تاد و پاتریوت که با پول نفتی خود این کشورها تأمین شده، در مقابله با پرتابه های ایرانی، عمدتاً در خدمت حفاظت از پایگاه ها و نیروهای آمریکایی بوده اند. خود پایگاه ها باعث ضربه پذیری این متحدان دیرینه شده و حیثیت جهانی آن ها را در جنگی که حلقه های قدرت اسرائیلی-آمریکایی به راه انداخته اند، خدشه دار کرده است. در عین حال پس از ادراک واضح از آسیب پذیری پایگاه ها، نیروهای آمریکایی در مناطق شهری و هتل های گران قیمت و در میانه مراکزی که زمانی جزو افتخارات این کشورها بودند، اسکان داده شده اند. اکنون نیز که تنگه مسدود شده است، آمریکا حاضر نیست برای این متحدان حتی یک نفت کش را اسکورت کند.

## ایجاد منافع مشترک اقتصادی با آمریکا و وجود سرمایه گذاران خارجی، امنیت کشورها را تضمین نمی کند.



یکی از نظریه های مشهور در روابط بین الملل آن است که وابستگی متقابل اقتصادی بین کشورها، هزینه جنگ را آن چنان بالا می برد که درگیری نظامی را غیرعقلانی و نامحتمل می سازد؛ وقتی سرمایه گذاران، شرکت های چندملیتی و بازارهای مالی دو کشور عمیقاً در هم تنیده شوند، هر دو طرف از حفظ ثبات و صلح سود می برند. بسیاری

از کشورهای حاشیه خلیج فارس مانند امارات، قطر، و عربستان نیز با سرمایه گذاری های عظیم در اقتصاد آمریکا و میزبانی از شرکت های بزرگ آمریکایی، تلاش کرده اند تا چنین شبکه منافع مشترکی را ایجاد کنند. این استراتژی مبتنی بر این فرض است که لابی های قدرتمند اقتصادی در واشنگتن، دولت آمریکا را برای حفاظت از سرمایه ها و درآمدها تحت فشار قرار خواهند داد. اما این نظریه یک نقطه ضعف کلیدی دارد: اولویت بندی منافع. منافع امنیت ملی استراتژیک، به ویژه در محاسبات یک ابرقدرت، تقریباً همیشه بر منافع اقتصادی اولویت دارد و از این جهت نظریه وابستگی متقابل حداقل در مورد تعامل با ایالات متحده خالی از واقعیت است.

نبرد جاری آمریکا علیه ایران با استفاده از پایگاه هایش در این کشورها به وضوح نشان می دهد که دولت ها چگونه می توانند بین منافع اقتصادی و اولویت های ژئوپلیتیک خود تفکیک قائل شوند. در چنین تجربه ای محاسبات دولت آمریکا پیچیده تر از یک تحلیل هزینه-فایده اقتصادی صرف است. عواملی مانند حفظ هژمونی آمریکا در منطقه با محوریت اسرائیل در تصمیم گیری واشنگتن نقش داشته اند. در این معادله، از دست رفتن سرمایه گذاری ها یا زیان مقطعی چند شرکت آمریکایی، هزینه ای قابل قبول در برابر ریسک های ژئوپلیتیک بسیار بزرگ تر تلقی می شود.

درواقع سرمایه و سرمایه گذاران خارجی، لنگرهای دائمی ثبات و امنیت نیستند. سرمایه در ذات خود بی وطن و به دنبال حداکثر سود با حداقل ریسک است. در شرایط عادی، کشورهای کوچک و بی جمعیت بومی مقاصد جذابی برای سرمایه گذاری مستقیم خارجی هستند. اما با بروز اولین نشانه های بی ثباتی جدی یا یک بحران امنیتی حاد، همین سرمایه اولین چیزی است که فرار می کند. حادثه ای که هم اکنون در این کشورها و به ویژه در امارات به سرعت در حال تشدید است.

## استقلال، مؤلفه‌ای در کنار دیگر مؤلفه‌های پیشرفت نیست، بلکه الفبا و سنگ بنای آن است.

در جهان امروز که با وابستگی‌های متقابل اقتصادی و فرهنگی گره خورده است، مفهوم استقلال گاهی کهنه به نظر می‌رسد. با این حال، باید میان انزوا و استقلال تمایز قائل شد. استقلال به معنای داشتن حق انتخاب و توانایی تصمیم‌گیری بر اساس منافع ملی، بدون فشار قدرت‌های خارجی است. این توانایی، خود از استقلال در حوزه‌های کلیدی نشئت می‌گیرد، استقلال در تأمین امنیت، استقلال در تولید علم و فناوری، و استقلال در سیاست‌گذاری اقتصادی؛ لذا با این وصف، استقلال به جای اینکه یک گزینه در منوی توسعه تلقی شود که قابلیت انتخاب یا انصراف از آن وجود داشته باشد، پیش‌نیاز و بستر اصلی توسعه است که سایر مؤلفه‌های پیشرفت بر روی آن ساخته می‌شوند. بدون این سنگ بنا، هر سازه‌ای، هرچقدر هم که باشکوه به نظر برسد، در نهایت سست و ناپایدار خواهد بود.

اگر پیشرفت را به یک سیستم تشبیه کنیم، زیرساخت‌های فیزیکی مانند تأسیسات انرژی، نیروگاه‌ها، جاده‌ها و بنادر، سخت‌افزار آن هستند. سرمایه و برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی، نرم‌افزارها هستند. اما استقلال و امنیت درون‌زا، نقش سیستم‌عامل را برای آن ایفا می‌کند. سیستم‌عامل، پلتفرم بنیادینی است که به سخت‌افزار و نرم‌افزار اجازه می‌دهد تا به درستی و به صورت یکپارچه کار کند. بدون یک سیستم‌عامل امن و کارآمد، بهترین سخت‌افزارها و پیشرفته‌ترین نرم‌افزارها نیز بلااستفاده یا در کنترل دیگران خواهند بود؛ بنابراین استقلال، منطقی‌ترین و عمل‌گرایانه‌ترین استراتژی برای دستیابی به پیشرفتی اصیل، پایدار و عزتمند است. هر راهی غیر از این، به توسعه‌ای سطحی و نمایشگاهی ختم می‌شود که با اولین بحران، ماهیت توخالی خود را نشان می‌دهد.

قطر و امارات و بسیاری از کشورهای کوچک و ثروتمند منطقه، تلاش کرده‌اند خود را به عنوان یک هاب یا مرکز مالی، تجاری و لجستیکی منطقه‌ای تثبیت کنند. این مدل توسعه در ظاهر موفق به نظر می‌رسد اما تنها تا زمانی که بستر امنیتی آن تضمین شده باشد؛ یعنی با شروع جنگ و ناامنی در این کشورها، این حقیقت آشکار شد که قدرت ناشی از ثروت و برندسازی جهانی، بدون پشتوانه امنیتی، نظامی و دفاعی مستقل، توخالی و پوشالی است. این رویداد نشان می‌دهد که استقلال امنیتی زیربنای همه چیز است و نمی‌توان آن را از طریق ابزارهای صرفاً اقتصادی و پول خریداری یا تضمین کرد. منافع اقتصادی مشترک نیز تنها می‌تواند به عنوان یک ضربه‌گیر در تنش‌های سطح پایین عمل کند، اما در برابر شوک‌های امنیتی بزرگ و جنگ‌های سخت، نمی‌تواند جایگزین یک راهبرد امنیت ملی درون‌زا و متکی به توانمندی‌های دفاعی مستقل شود.

## آمریکا، توسعه خلیج را فدای امنیت اسرائیل کرد.



کشورهای حوزه خلیج فارس سال‌هاست وابستگی عمیقی به آمریکا پیدا کرده‌اند. این وابستگی تنها در حوزه سیاسی باقی نمانده و در اقتصاد، امنیت و حتی تصمیم‌گیری‌های داخلی نیز ریشه دوانده است. در نتیجه، دولت‌های این منطقه عملاً بخش بزرگی از اختیار و اراده خود را واگذار کرده‌اند. چنین وضعیتی باعث شده ایالات متحده در تعیین اولویت‌های خود نیازی به در نظر گرفتن خواست یا منافع این کشورها نداشته باشد.

زمانی که منطقه در نقطه‌ای حساس از تحولات ژئوپلیتیک قرار گرفته، آمریکا بار دیگر نشان داد که امنیت اسرائیل برایش از هر مسئله‌ای در خاورمیانه مهم‌تر است. تصمیم‌هایی که اخیراً گرفته شد، از نحوه تأمین تسلیحات گرفته تا تغییر موازنه قدرت در خلیج فارس، همگی نشانه‌ای روشن دارند. آمریکا بدون تردید مسیر

خود را به سود تل‌آویو تنظیم کرده و توسعه اقتصادی و ثبات کشورهای خلیجی را قربانی این اولویت کرده است.

با این انتخاب، واشنگتن عملاً تمام کشورهایی را که میزبان پایگاه‌های نظامی‌اش بودند در موقعیتی آسیب‌پذیرتر قرار داده است. اگر زمانی تصور می‌شد حضور آمریکا مایه ثبات و پیشرفت است، اکنون روشن شده که هر جا منافع اسرائیل در میان باشد، واشنگتن بدون هیچ تردیدی از متحدان عرب خود چشم‌پوشی می‌کند. آنچه امروز در خلیج جریان دارد نتیجه همین چشم‌پوشی است؛ وابستگی عمیق، تصمیم‌گیری‌های تحمیل‌شده و توسعه‌ای که در سایه امنیت اجاره‌ای متوقف مانده است.

## کشورهای خلیجی به طور ناخواسته وارد جنگ‌های نیابتی شده و فقط هزینه آن را متحمل می‌شوند.

استقلال یک کشور در عرصه سیاست خارجی به معنای توانایی آن برای تعریف منافع ملی و اتخاذ تصمیمات مربوط به جنگ و صلح بر اساس آن منافع است. وابستگی شدید به یک قدرت خارجی به‌ویژه در حوزه امنیت، این توانایی بنیادین را از یک کشور سلب می‌کند. کشور وابسته، به تدریج حاکمیت خود بر تصمیم‌گیری‌های استراتژیک را از دست می‌دهد و منافع ملی آن‌ها در سایه منافع استراتژیک قدرت حامی تعریف می‌شود.

یکی از بارزترین نمادهای وابستگی امنیتی، میزبانی از پایگاه‌های نظامی یک قدرت خارجی است. کشورهایی

مانند قطر با میزبانی از پایگاه عظیم العدید که مرکز فرماندهی سنتکام در آن مستقر است، تصور می‌کنند که این پایگاه یک بیمه امنیتی است اما واقعیت پیچیده‌تر و خطرناک‌تر است. این پایگاه‌ها، خاک کشور میزبان را به بخشی از زیرساخت نظامی قدرت حامی تبدیل می‌کند. در نتیجه، در هرگونه درگیری نظامی که قدرت حامی در آن دخیل باشد، این پایگاه‌ها و کشور میزبان به یک هدف نظامی مشروع برای دشمنان آمریکا تبدیل می‌شوند. هدف قرار گرفتن العدید توسط نیروی هوافضای ایران، آخرین نمونه‌ها از وارد شدن در این درگیری‌های ناخواسته است.

کشورهای وابسته در خاورمیانه، به دلیل موقعیت استراتژیک و ثروتشان، مستعدترین گزینه‌ها برای تبدیل شدن به صحنه این جنگ‌های نیابتی هستند. آمریکا با فروش میلیاردها دلار تسلیحات، شرکای منطقه‌ای خود را تشویق به مقابله با نفوذ رقبایشان می‌کند. این کشورها عملاً در حال جنگیدن برای منافع واشنگتن هستند، اما این سربازان، شهروندان و زیرساخت‌های خودشان است که نابود می‌شود و این دلارهای نفتی خودشان است که به جای توسعه پایدار، صرف خرید تسلیحاتی می‌شود که در نهایت در یک درگیری نیابتی به کار گرفته خواهد شد.



## ترقی و پیشرفت در کشورهای خلیجی، صرفاً پوسته‌ای از توسعه است.

برای درک ماهیت پیشرفت در کشورهایمانند امارات و قطر، ابتدا باید میان دو مفهوم کلیدی رشد اقتصادی و توسعه پایدار و درون‌زا تمایز قائل شد. رشد اقتصادی که عمدتاً با شاخص‌هایی مانند تولید ناخالص داخلی اندازه‌گیری می‌شود، به افزایش کمی ثروت یک کشور اشاره دارد. کشورهای خلیج فارس به لطف درآمدهای عظیم حاصل از فروش منابع طبیعی، دهه‌هاست که رشدهای اقتصادی بالایی را تجربه کرده‌اند. این ثروت به آن‌ها اجازه داده است تا زیرساخت‌های فیزیکی مصرفی، از جمله آسمان‌خراش‌ها، فرودگاه‌های بین‌المللی، و استادیوم‌های پیشرفته بسازند اما توسعه، مفهومی کیفی و عمیق‌تر است که به ظرفیت‌سازی درونی یک ملت برای تولید علم، فناوری، نوآوری و ایجاد یک اقتصاد متنوع و تاب‌آور اشاره دارد. توسعه واقعی زمانی رخ می‌دهد که یک کشور بتواند بدون اتکا به منابع طبیعی رو به پایان یا حمایت امنیتی خارجی، مسیر پیشرفت خود را ادامه دهد. آنچه در امارات و همسایگانش دیده می‌شود، عمدتاً تجلی پوسته‌ای از رشد است، نه لزوماً توسعه در معنای عمیق و دقیق آن.

مدل اقتصادی کشورهای خلیجی، یک نمونه کلاسیک از دولت رانتهی است. در این مدل، دولت بخش عمده درآمدهای خود را از طریق فروش منابع طبیعی به دست می‌آورد. این درآمدها سپس برای تأمین خدمات عمومی، یارانه‌های گسترده و اجرای پروژه‌های عظیم عمرانی استفاده می‌شود. این ساختار، یک چالش اساسی برای توسعه واقعی ایجاد می‌کند که به جای تولید توسعه از درون، آن را از خارج وارد می‌کنند. به عبارت دیگر، آن‌ها با استفاده از دلارهای نفتی، بهترین شرکت‌های مهندسی، معماری، مدیریت پروژه و فناوری جهان را برای ساختن نمادهای پیشرفت استخدام می‌کنند. نتیجه، یک توسعه مونتاژی است که در ظاهر زیبا و چشمگیر است، اما در واقع فاقد ریشه‌های عمیق در توانمندی‌های بومی است. برای مثال، اکثر فناوری‌های پیشرفته، از سیستم‌های کنترل ترافیک هوایی فرودگاه تا تجهیزات پزشکی بیمارستان‌ها، وارداتی هستند و نگهداری و ارتقای آن‌ها نیز وابسته به متخصصان و شرکت‌های خارجی است. این وابستگی زمانی خسارت‌بار می‌شود که به حیطة امنیت ملی تسری یافته باشد.

جنگ اخیر در منطقه، این واقعیت را آشکار می‌سازد که آسمان‌خراش‌های سر به فلک کشیده، زیرساخت‌های مدرن و ثروت مالی تا زمانی که بر پایه‌های امنیت درون‌زا و قدرت دفاعی مستقل استوار نباشند، چیزی جز نمایشگاهی از توسعه نیستند و در هنگامه بحران و آشوب، فرومی‌پاشند.

## توسعه خلیج به دلیل کنار گذاشتن ایران به عنوان یک کشور قدرتمند با چالش مواجه شده است.

کشورهای حاشیه خلیج در مسیر توسعه خود تصمیم گرفتند سیاستی یک جانبه در پیش گیرند. این سیاست بر پایه اعتماد کامل به آمریکا و نادیده گرفتن نقش ایران شکل گرفت؛ کشوری که با تاریخ، منابع، موقعیت ژئوپلیتیک و قدرت منطقه‌ای خود می‌تواند عامل توازن و ثبات باشد. نتیجه این بی‌توجهی اکنون آشکار شده است؛ توسعه خلیج



در مدار محدود خود گرفتار آمده و از هم‌افزایی واقعی با قدرت‌های منطقه‌ای محروم مانده است.

ایران در این روند کنار گذاشته شد و چون سهمی در این مسیر ندارد، نسبت به سرنوشت آن احساس نگرانی ندارد. در واقع، مدل توسعه‌ای که بدون حضور بازیگر بزرگ منطقه‌ای طرح‌ریزی شده بود، نمی‌توانست پایدار باشد. هیچ نظام اقتصادی یا امنیتی در خاورمیانه بدون مشارکت ایران دوام نمی‌آورد، زیرا ژئوپلیتیک منطقه به‌گونه‌ای است که امنیت یک کشور بی‌واسطه با امنیت همسایگانش پیوند خورده است.

اگر برنامه توسعه خلیج واقعاً به دنبال ماندگاری و ثبات بود، باید به یک رژیم همکاری جامع روی می‌آورد؛ ساختاری که همه کشورهای ساحلی از جمله ایران را در نظر بگیرد. حذف ایران از این معادله موجب شد شکاف‌های امنیتی و اقتصادی ایجاد شود و منطقه ممکن است که در چرخه‌ای از ناامنی‌های نوبتی گرفتار گردد. با این اقدام، اعتماد بی‌قیدوشرط به آمریکا آسیب‌پذیری را افزایش داده است. حالا خلیج به همان چیزی تبدیل شده که از آن می‌گریخت؛ پهنه‌ای گرفتار در میانه جنگ و درگیری دیگران بدون اینکه در آن نقش داشته باشد.

## آمریکا به دنبال محوریت بخشیدن به اسرائیل در نظم اقتصادی و سیاسی آینده منطقه است.



غرب آسیا به دلیل تمرکز منابع انرژی، موقعیت ژئوپلیتیکی در اتصال سه قاره و قرارگرفتن در مسیر کریدورهای بزرگ تجاری، همواره یکی از مهم‌ترین فضاهای رقابت در اقتصاد سیاسی جهانی بوده است. یکی از روندهای قابل مشاهده در دهه‌های اخیر تلاش برای ایجاد نوعی پیوند اقتصادی منطقه‌ای در غرب آسیا است که در آن

اقتصادهای مختلف منطقه در قالب شبکه‌ای از تجارت، فناوری، انرژی و سرمایه به هم متصل شوند. در چنین چارچوبی، برخی کشورها مانند اسرائیل نقش گره‌های مرکزی اقتصادی و فناورانه را بر عهده می‌گیرند و سایر کشورها در قالب بازار، مسیر ترانزیت، تأمین‌کننده منابع یا سرمایه‌پذیر در این شبکه جای می‌گیرند. در این ساختار، اقتصاد مرکزی معمولاً دارای مزیت‌های فناورانه، مالی و نهادی و از نظر امنیتی دست برتر را دارد و می‌تواند جریان سرمایه، فناوری و حتی قواعد اقتصادی منطقه را جهت‌دهی کند. در مقابل، اقتصادهای پیرامونی یا نیمه پیرامونی بیشتر در نقش تکمیل‌کننده عمل می‌کنند؛ یعنی بازار مصرف، تأمین‌کننده منابع یا حلقه‌های لجستیکی زنجیره ارزش را تشکیل می‌دهند. در چنین ساختاری، کشورهای مختلف منطقه می‌توانند به اجزای یک شبکه بزرگ‌تر اقتصادی تبدیل شوند که در نهایت در خدمت پویایی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. در سال‌های اخیر، پروژه‌های مختلفی مانند کریدورهای ترانزیتی، طرح‌های اتصال انرژی، سرمایه‌گذاری‌های مشترک فناوری و توافق‌های اقتصادی منطقه‌ای نشان می‌دهد که تلاش‌هایی برای بازتعریف نظم اقتصادی در غرب آسیا در جریان است. این روندها از منظر اقتصاد سیاسی جهانی قابل تفسیر در چارچوب رقابت قدرت‌های بزرگ برای شکل دادن به شبکه‌های اقتصادی پایدار و قابل اتکا است؛ شبکه‌هایی که بتوانند جریان انرژی، تجارت و سرمایه را در بلندمدت تضمین کنند. در این نقشه کشورهای منطقه اغلب به‌عنوان اجزای یک آرایش اقتصادی گسترده‌تر دیده می‌شوند؛ آرایشی که هدف آن ایجاد پیوندهای ساختاری میان اقتصادهای محلی و اقتصاد جهانی با محوریت اسرائیل است که از طریق آن قدرت‌های غربی به‌ویژه آمریکا می‌کوشند موقعیت خود را در رقابت اقتصادی جهانی تثبیت کنند.

## جنگ اخیر ثابت کرد که دشمن مشترک کشورهای منطقه اسرائیل است نه محور مقاومت.

شاید یکی از بزرگترین خطاهای راهبردی در تاریخ معاصر خاورمیانه، دادن آدرس غلط توسط برخی کشورهای منطقه بود. برای دهه‌ها، مسئله اصلی جهان عرب و اسلام، وجود یک دشمن اشغالگر و خارجی به نام اسرائیل بود اما در یک چرخش حساب شده، یک دشمن جدید و خودی به نام ایران و محور مقاومت برای آن‌ها تعریف شد. به آن‌ها گفته شد که



خطر واقعی، نه در تل‌آویو که در تهران، بیروت و دمشق است. با پذیرش این آدرس غلط، این کشورها تمام انرژی، ثروت و نفوذ سیاسی خود را صرف مبارزه با این دشمن خودساخته کردند. میلیاردها دلار پول نفت، به جای آنکه صرف ساختن یک قطب قدرتمند و مستقل اسلامی - عربی شود، در جنگ‌های نیابتی در سوریه و یمن، و در راه‌اندازی امپراتوری‌های رسانه‌ای برای تفرقه‌افکنی میان شیعه و سنی هزینه شد.

نتیجه این خطای راهبردی، یک معادله دو سر باخت بود؛ اول اینکه خودشان را تضعیف کردند، چون با درگیر شدن در یک منازعه داخلی، از نظر نظامی، اقتصادی و سیاسی فرسوده شدند و از ایجاد یک جبهه متحد منطقه‌ای در برابر تهدیدات واقعی بازماندند.

۲. دشمن واقعی را قوی کردند، چون در حالی که آن‌ها مشغول بردارکشی بودند، اسرائیل در حاشیه امن قرار گرفت. این درگیری داخلی، بهترین فرصت را برای اسرائیل فراهم کرد تا از یک دشمن متجاوز به یک متحد در برابر خطر مشترک ایران تبدیل شود. حال که الان کشور های خلیجی درگیر جنگ شده اند شاید فهمیده باشند که امنیت آنها فدای امنیت اسرائیل شد و باید دانسته شود که دشمن اصلی آنها و منطقه، اسرائیل است.

## بی‌آبرویی کشورهای خلیجی درست چند ماه پس از نمایش سرمایه‌گذاری آمریکا در آنها صورت گرفت.



سفر دونالد ترامپ به خاورمیانه که از ۲۲ تا ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۴ در سه کشور عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی انجام شد، در میان رسانه‌های غرب‌گرای ایرانی و عربی به عنوان توافقی تاریخی و بُرد بُرد مشهور شد. این سفر که با استقبال باشکوهی از جمله نمایش فرش بنفش سلطنتی در ریاض و

اسکورت جت‌های سعودی همراه بود، نه تنها بر قراردادهای اقتصادی عظیم متمرکز بود، بلکه به‌زعم دولت‌های خلیجی، پیام‌های استراتژیکی برای منطقه و جهان داشت.

دونالد ترامپ توافقی به ارزش حداقل ۱.۲ تریلیون دلار و قراردادهایی به ارزش بیش از ۲۴۳ میلیارد دلار با قطر امضا کرده بود. این کشور حتی برای اثبات وفاداری، یک بوئینگ ۷۴۷ لوکس به ارزش ۴۰۰ میلیون دلار را به رئیس‌جمهور وقت آمریکا هدیه داد.

اما روایت تحلیل‌گران غرب‌گرا از این سطح از تعهد اقتصادی و در مقابل دستاورد امنیتی، عمر بسیار کوتاهی داشت. هنوز لوازم اجرایی قراردادهای تریلیون دلاری تمهید نشده بود که بمب‌های اسرائیلی بر قلب پایتخت قطر فرود آمدند. تنهایی و ناتوانی این کشورها در مقابل حملات دقیق ایران به منافع آمریکایی اسرائیلی در این کشورها نیز، این حقیقت تلخ را برای آنها آشکار ساخت که در منطق سیاست خارجی آمریکا، منافع اقتصادی، پایگاه‌های نظامی و حتی هدایای شخصی، هیچ‌کدام تعهد امنیتی برای آن کشورها ایجاد نمی‌کند. آمریکا با خوشحالی پول شما را می‌گیرد و هدایای شما را می‌پذیرد، اما این‌ها ذره‌ای برای امنیت یا حق حاکمیت، ایجاد بازدارندگی نمی‌کند.

این اتفاقات یک درس عبرت تاریخی برای تمام کشورهایی است که تصور می‌کنند می‌توانند با پول و خوش خدمتی، خود را در برابر تهدیدها بیمه کنند. این حادثه ثابت کرد که در محاسبات راهبردی آمریکا، شما می‌توانید بزرگ‌ترین شریک تجاری و بخشنده‌ترین دوست باشید، اما همچنان در فهرست اهداف قابل حذف یا قربانی شدن قرار بگیرید. این رویداد به ما می‌آموزد تنها یک سرمایه‌گذاری، امنیت واقعی به ارمغان می‌آورد و آن، سرمایه‌گذاری بر توانایی‌ها و قدرت درونی یک ملت است. هر چیز دیگری، تنها یک معامله تجاری یا یک هدیه یک‌طرفه است که تاریخ انقضای آن را دیگران تعیین می‌کنند.

## جنگ ثابت کرد آمریکا کشورهای عربی را برای حفاظت از خود می‌خواهد.

آغاز جنگ حاضر به‌شکلی واضح در ورای محاسبات اقتصادی و پیمان‌های مشترک و حتی پیمان‌های امنیتی- نظامی است. آمریکا در حال دست دادن قدرت هژمون خود در جهان است و در عین حال در منطقه غرب آسیا که شاه‌راه ارتباطات و تجارت جهانی و شریان اقتصاد انرژی است، با ضعیف شدن روزافزون نماینده‌اش یعنی رژیم صهیونی مواجه است. ضعفی که برای این رژیم



خطری وجودی ایجاد کرده است.

با چنین نگرشی جنگی دیگر در میانه مذاکراتی دروغین‌تر از همیشه بر ما تحمیل شده است که آغازگرانش تنها خود را و وضعیت خود را عامل انحصاری هرگونه محاسبه و معادله شروعش دیده‌اند. فراتر از این، همه چیز و همه دارایی‌های آمریکا در کشورهای منطقه در خدمت این تصمیم و منتفعان آن قرار گرفته است. تمام پایگاه‌های آمریکایی و مراکز جاسوسی و مأموران آمریکایی در سراسر منطقه به جنگ ایران آمده‌اند و در شروع این جنگ نه کاری با قطر، نه با عربستان نه امارات نه کویت و نه دیگران داشته‌اند. بلکه این کشورها را هم در استخدام مطامع خود می‌خواهند. ترامپ به‌وضوح می‌خواهد با فشار و حتی با عملیات‌های پرچم دروغین، این کشورها را در قالب یک ائتلاف، به جنگ و مواجهه با ایرانی که در مقام دفاع از خود برآمده است بکشاند.

صرف نظر از این ماجرا امکانات این کشورها و حتی شهروندان عادی‌شان و نیز مراکز تجاری- اقتصادی‌شان کوچک‌ترین اهمیتی برای آمریکا ندارد. آمریکا با قدرت خویش نیروهای نظامی‌اش را پس از دیدن ضربه‌پذیری پایگاه‌هایش در هتل‌های کذایی سکنی داده است و به این توجهی ندارد که با این کار هویت، اعتبار و شهروندان کشورهای میزبان را به گروگان می‌گیرد. در چگونگی دفاع و استفاده از سامانه‌های پدافندی هم تنها عامل محاسبه، حفاظت از نیروها و دارایی‌های خود اوست. این‌ها همه حکایت‌گر آن است که آمریکا این کشورها را برای حفاظت از خود می‌خواهد نه اینکه درصدد رساندن نفعی به ایشان یا حفاظتی از ایشان باشد.

## سرمایه گذاری های خارجی کشورهای حاشیه خلیج فارس نه برای سودآوری بلکه برای امنیت اسرائیل و آمریکا است!



رژیم صهیونیستی به عنوان یک اشغالگر خارجی در دل یک سرزمین اسلامی، نیازمند حراست و حفاظت است. اگر این حراست به درستی شکل نگیرد، خود مردم مسلمان، کار اسرائیل را یکسره می کنند. دولت های مصر، اردن، سوریه، لبنان و حکومت خودگردان فلسطین

عملاً نقش مهار مردم مسلمان را برای تأمین امنیت اسرائیل به عهده دارند. آمریکا با استفاده از سرمایه کشورهای حاشیه خلیج فارس، این حکومت ها را روی پا نگاه می دارد. این کمک ها الزاماً به صورت کمک های بلاعوض نیست. سرمایه گذاری در زیرساخت های این کشورها نیز عملاً صورتی دیگر از کمک های بلاعوض است. صورت دیگر کمک ها، سرمایه گذاری در شرکت هایی است که در نهایت ماهیتی امنیتی دارند نه صنعتی. این گونه سرمایه گذاری ها هیچ گونه سود اقتصادی به دنبال ندارند. گاه این سرمایه گذاری ها و چرخش های مالی تجاری، پوششی است برای تأمین مالی گروه های تروریستی و به هم زدن امنیت منطقه به نفع اسرائیل. این امر حتی محدود به کشورهای اطراف اسرائیل نمی شود. سرمایه های کشورهای خلیج فارس در پاکستان عملاً تأمین ارتش و سازمان امنیتی پاکستان است تا از منافع آمریکا تمرد نکنند. از سویی دیگر آنچه به ظاهر سرمایه گذاری های خارجی کشورهای حاشیه خلیج فارس، در آمریکا و اروپا است عملاً نوعی باج به لابی های سیاسی است تا به نفع این حاکمیت ها در غرب اعمال نفوذ کنند. این امر نشان دهنده نوع بازی چندوجهی آمریکا و اسرائیل با این کشورهاست که علی رغم دوشیدن همه سرمایه های آنان، بازهم با ابزار ترس و وحشت از دست دادن قدرت از آنان اخاذی می کنند و این سرمایه اخاذی شده، پشتوانه سیاسی امنیتی سرمایه داران آمریکایی اروپایی می شود. البته تلاش می کنند پرستیژ این کشورها را با انعکاس تصویر رسانه ای پررنگ و لعاب حفظ کنند. دادوستد پرستیژ در مقابل اخاذی حتی به جایی می رسد که اخاذی نجومی پروژه نئوم را یک شکوفایی اقتصادی جا بزنند. اما پشت صحنه پروژه نئوم نیز چیزی جز کمک به امنیت اسرائیل در دریای سرخ بود.

## سرمایه گذاری ای که در سایه ناامنی و ماجراجویی آمریکا رنگ می بازد.

در اقتصاد جهانی، «امنیت» مهم ترین پیش شرط برای جذب سرمایه است. ثبات سیاسی، آرامش منطقه ای و پیش بینی پذیری آینده نگاه می کنند. هر جا این مؤلفه ها تضعیف شود، حتی بزرگ ترین پروژه های اقتصادی و تبلیغات گسترده نیز نمی تواند احساس اطمینان ایجاد کند. کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، منطقه ای که سال ها به عنوان

مقصدی امن برای سرمایه گذاری معرفی می شد، ناگهان درگیر تنش های نظامی ناشی از ماجراجویی یک آمریکا و اسرائیل می شود. با گسترش درگیری ها، زیرساخت ها در معرض خطر قرار می گیرند، مسیرهای انرژی و تجارت ناامن می شوند و شهرهایی که روزی نماد ثبات اقتصادی بودند، با نگرانی و عدم قطعیت روبه رو می گردند.

در چنین شرایطی، سرمایه گذاران جهانی با واقعیتی تازه مواجه می شوند: امنیتی که سال ها تبلیغ می شد، تا چه اندازه وابسته به تعادل شکننده منطقه ای بوده است. وقتی سایه جنگ بر یک منطقه می افتد، نخستین چیزی که آسیب می بیند اعتماد اقتصادی است. پروژه های بزرگ متوقف می شوند، سرمایه ها به سمت بازارهای امن تر حرکت می کنند و رؤیای «پناهگاه امن سرمایه» به تدریج رنگ می بازد. این تجربه نشان می دهد که ثبات اقتصادی پایدار تنها با برج ها و پروژه های بزرگ ساخته نمی شود؛ بلکه به محیطی نیاز دارد که از تنش های پرهزینه و ماجراجویی های ابرقدرت هایی مثل آمریکا دور باشد. هرگاه یک منطقه به میدان رقابت های نظامی تبدیل شود، نه تنها امنیت انسانی بلکه امنیت سرمایه نیز آسیب می بیند.

در نهایت، اقتصاد جهانی یک اصل ساده را به خوبی می شناسد: سرمایه به جایی می رود که آینده قابل پیش بینی داشته باشد. هر جا که جنگ و بی ثباتی و یک کلام آمریکا وارد معادله شود، حتی درخشان ترین وعده های اقتصادی نیز نمی تواند فروپاشی اعتماد را متوقف کند.



Daily Mail  
@DailyMail

Follow

'Dubai is finished': Expats say they will leave and never come back as tax-free dream is shattered by war and officials begin prosecuting people for posting videos of missiles

پایان رؤیای «دبی بدون مالیات»

رسانه انگلیسی دیلی میل نوشت: برخی از اتباع خارجی ساکن امارات می گویند با تشدید تنش ها و جنگ در منطقه، جذابیت دبی به عنوان مقصدی امن و بدون مالیات در حال از بین رفتن است.

## گاو شیرده تأمین کننده هزینه ورشکستگی و بلندپروازی های شرکت های صنعتی آمریکایی است.



در بسیاری از تحلیل های اقتصاد سیاسی جهانی، رابطه میان قدرت های صنعتی و کشورهایی که از منابع طبیعی، انرژی و مواد خام برخوردارند، همواره محل بحث بوده است. در سطح رسمی و در ادبیات دیپلماتیک، این روابط معمولاً با عباراتی چون «دوستی راهبردی»، «شراکت اقتصادی» یا «همکاری بلندمدت» توصیف می شوند. اما وقتی

به واقعیت های اقتصاد جهانی نگاه می کنیم، تصویر پیچیده تر و گاه متفاوتی نمایان می شود.

اقتصاد جهانی طی دهه های گذشته نوعی تقسیم کار نانوشته را تثبیت کرده است؛ تقسیم کاری که در آن کشورهای صنعتی بیشتر در جایگاه تولیدکنندگان فناوری و مدیریت سرمایه قرار دارند، در حالی که بخش قابل توجهی از کشورهای دیگر در نقش تأمین کنندگان منابع اولیه، انرژی و مواد خام باقی مانده اند. در چنین چارچوبی، برخی تحلیلگران با زبانی استعماری از این کشورها به عنوان «گاو شیرده» اقتصاد جهانی یاد می کنند؛ کشورهایی که ظرفیت های طبیعی و مالی شان به طور مستمر برای تغذیه چرخه تولید و انباشت سرمایه در اقتصادهای صنعتی مورد استفاده قرار می گیرد. این الگو تنها به صادرات نفت، گاز یا مواد معدنی محدود نمی شود. در بسیاری موارد، منابع مالی حاصل از همین صادرات نیز دوباره به اقتصادهای پیشرفته بازمی گردد؛ از طریق خرید تسلیحات، سرمایه گذاری در بازارهای مالی، یا مشارکت در پروژه های بزرگ شرکت های چندملیتی. به این ترتیب، کشورهای دارای منابع طبیعی عملاً هم تأمین کننده مواد اولیه اند و هم در مقاطعی به پشتوانه ای برای عبور برخی شرکت ها و صنایع بزرگ از بحران های مالی یا پروژه های پرریسک تبدیل می شوند.

نکته قابل توجه اینجاست که این روابط غالباً در قالب همکاری های دوستانه و شراکت های بلندمدت معرفی می شوند. اما در عمل، توازن قدرت اقتصادی، فناوری و مالی میان طرفین یکسان نیست. همین عدم توازن باعث می شود بخش اصلی ارزش افزوده و سود در زنجیره های جهانی تولید، در اقتصادهای صنعتی انباشته شود؛ در حالی که کشورهای دارای منابع طبیعی همچنان با چالش هایی مانند وابستگی به صادرات مواد خام، نوسان درآمدها و دشواری در توسعه صنعتی مواجه اند. رابطه اقتصاد و توسعه کشورهای منطقه با کشورهای صنعتی در این الگو قابل ارائه است و تا زمانی که از این جایگاه تعریف شده خارج نشوند، امکان توسعه واقعی پیدا نخواهند کرد.